|  |
| --- |
| موضوع: سوره حمد  عنوان: تفسير سوره مبارکه حمد جلسه 27  مدت زمان: 25.48 دقیقه اندازه نسخه كم حجم: 2.95 MB دانلود اندازه نسخه پر حجم: 5.90 MB دانلود  اعوذ بالله من الشيطان الرجيم  بسم الله الرحمن الرحيم  الحمد لله رب العالمين الرحمن الرحيم  مالك يوم الدين اياك نعبد و اياك نستعين  اهدنا الصراط المستقيم  صراط مستقيم و سبل الهي  در بيان كلمهٴ مباركهٴ صراط مستقيم عنايت فرموديد كه خداي سبحان اين راه را واحد مي‌داند. راههاي ديگر را پراكنده معرفي مي‌كند. لذا صراط، تثنيه و جمع بسته نشده. و آنچه كه در سورهٴ عنكبوت فرمود: \*«والذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا»\*﴿1﴾ كه نشانهٴ تعدد راههاي خداست، اين از چند جهت توجيه شد؛ يا اينكه راههاي فرعي انسان را به بزرگراه مي‌رساند از آن جهت سُبُل الهي است كه فرمود: \*«لنهدينهم سبلنا»\*﴿2﴾ يا آنكه صراط مستقيم با آن وحدت و گسترشي كه دارد اين راههاي فرعي را هم زير پوشش مي‌گيرد، اينها هم در حقيقت صراطند. لذا فرمود: ‌\*«والذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا»\*﴿3﴾ يا فرمود: \*«يهدي به الله من اتبع رضوانه سبل السلام»\*﴿4﴾ كه اين سُبُل سلام، همان سُبُل الهي است.  سرّ وحدت صراط، انتساب آن به خداست  اما سر اينكه صراط مستقيم كثرت برنمي‌دارد چيست؟ آنچه كه از خداست، واحد است و آنچه هم كه به سوي خداست، واحد است.چيزي كه از خداست، اختلاف و تخلف و تناقض ندارد. چيزي هم كه به سوي خداست، اختلاف و تخلف و تناقض ندارد. قرآن كريم از آن جهت كه از خداست، سراسر اين كتاب هماهنگ است، منسجم است، اختلافي در قرآن نيست. استدلال خداي سبحان اين است كه فرمود: \*«لو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافاً كثيراً»\*﴿5﴾ اين را در سورهٴ نساء بيان فرمود كه \*«لو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافاً كثيراً»\*﴿6﴾ آيهٴ 82 سورهٴ نساء. \*«أفلا يتدبرون القرآن ولو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافاً كثيراً»\*﴿7﴾ معلوم مي‌شود چيزي كه از نزد خداست، اختلاف بردار نيست. و چيزي كه از نزد غير خداست، اتحاد بردار نيست. اين دو مطلب را اين آيهٴ كريمه بيان مي‌كند. يكي را به منطوق، يكي را به مفهوم. فرمود: \*«لو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافاً كثيراً»\*﴿8﴾ چيزي كه از نزد غير خداست، متحد نخواهد بود. كثير است بدون هماهنگي. و همين قياس استثنايي را و قضيهٴ شرطيه را به عنوان دليل اقامه كرده‌اند براي اينكه قرآن از نزد خداست. چرا؟ چون اختلافي بين آيات قرآن كريم نيست. معلوم مي‌شود كه هرچه از نزد خداست، هر چه هم كثير باشد، هماهنگ است و متحد. و هر چه كه از نزد غير خدا باشد، گرچه به صورت متحد باشد اما در معنا مختلف است. اينكه در سخنان اميرالمؤمنين (سلام الله عليه) به عده‌اي خطاب كرد، فرمود: «ايها الناس المجتمعة أبدانهم المختلفة أهوائهم»﴿9﴾ سرش اين است. فرمود: اي كساني كه كنار هم هستيد، زير يك سقف نشسته‌ايد، در يك جا جايگزين شده‌ايد، اما اهوايتان و خواسته‌هايتان با يكديگر اختلاف دارد. «ايها الناس المجتمعة أبدانهم المختلفة أهوائهم»﴿10﴾ هوا در برابر حق است. هر چه كه از خداست متحد است، زيرا از خداي واحد هرچه صادر بشود هماهنگ است. چه اينكه هر چه به سوي خداست، و هدف، خداست، گرچه به صورت متكثر باشد، ولي در معنا متحد است، و هماهنگ. راه چون هدفش خداست، اگر هم اين راههايي كه هدف خداست، به صورت متكثر باشد، قرآن از اين راهها به عنوان سُبُل ياد بكند، روحاً صراط است. گرچه فراوانند، اما چون به يك مقصد راهنمايي مي‌كنند، يك راهند. پس اگر در سورهٴ عنكبوت فرمود: \*«و الذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا»\*﴿11﴾ يا در آيهٴ ديگر فرمود: \*«يهدي به الله من اتبع رضوانه سبل السلام»\*﴿12﴾ راههاي سلامت را خدا به آنها نشان مي‌دهد، در موارد ديگر فرمود: همهٴ اينها صراط است. چون به آن بزرگراه ختم مي‌شوند صراطند، يا حقيقتاً صراط يك واحد گسترده‌ايست كه همهٴ اينها را زير پوشش مي‌گيرد. اينها يك راهند. گرچه راهيان اين راه از طرق گوناگون در حركتند ولي چون پايان سير اينها خداست و هدف اينها خداست، اين راهها يكي‌اند. لذا صراط را قرآن واحد مي‌داند و راههاي غير خدايي را پراكنده.  وحدت و كثرت صراط  پس دو كثرت در قرآن براي راهها بيان شده است؛ يك كثرت هماهنگ منسجم كه به وحدت ختم مي‌شود، آن سُبُل الهي است، خواه در سوي ديگر. هر جا سخن از سُبُل الله است سر از صراط درمي‌آورد. اينكه فرمود: \*«يهدي به الله من اتبع رضوانه سبل السلام»\*﴿13﴾ كه جمع آورد يا در سورهٴ عنكبوت فرمود: \*«لنهدينهم سبلنا»\*﴿14﴾ اين كثرت، كثرت هماهنگ است. سر از يك بزرگراه درمي‌آورد و هو صراط الله. و اگر چيزي از خدا نبود يا به سوي خدا نبود، كثرتش هماهنگ نيست و هرگز متحد نخواهد شد، و همواره با تخلف و اختلاف و تناقض همراه است. پس اگر در قرآن براي صراط هم كثرت قائل شده است، اين كثرتي نيست كه مزاحم با وحدت باشد. اين كثرت نظير كثرت قواي نفساني است. انسان داراي قواي كثيره است اما همه و همه مي‌كوشند كه خواسته‌هاي انسان را برآورده كنند. يعني انسان داراي چشم است، داراي گوش است، داراي ديگر حواس ظاهر است، و همچنين داراي ديگر حواس باطن است، داراي نيروي ادراكي است، نيروي تحريكي است، اما همه در جهت تأمين خواستهٴ اين حقيقتند به نام انسان. پراكندگي اينها در اثر وحدت روح منسجم و هماهنگ خواهد شد. صراطي كه قرآن كريم براي سُبُل الهي ياد مي‌كند، اين چنين است. گرچه صراط تثنيه و جمع از او استعمال نشده است اما گاهي خدا مي‌فرمايد: همهٴ صراطها. همهٴ صراطها نشانهٴ آن است كه اين هم جمع دارد، اين هم كثرت دارد، منتها يك كثرت هماهنگ. يك كثرت منسجم. در نقل جريان شعيب (سلام الله عليه) فرمود شعيب به قومش گفت: شما سر راه مردم ننشينيد. آيهٴ 85 سورهٴ اعراف اين است، فرمود: \*«و الي مدين اخاهم شعيبا قال يا قوم اعبدوا الله ما لكم من اله غيره قد جاءتكم بينة من ربكم فاوفوا الكيل و الميزان و لاتبخسوا الناس اشياءهم»\*﴿15﴾  توصيه اخلاقي به كم نگذاشتن در هيچ كاري  اين جملهٴ مباركهٴ \*«و لا تبخسوا الناس اشياءهم»\*﴿16﴾ از برجسته‌ترين قواعد كلي است كه هر گونه كم گذاري را قرآن قدغن مي‌كند. نه تنها كم فروشي را به نام بخس، هر كسي هر مسئوليتي، هر سمتي به عهدهٴ اوست، حق خدا و حق خلق خدا بر عهدهٴ اوست، در هر رشته‌اي خواه علمي، خواه عملي، حق ندارد چيزي را كم بگذارد. فرمود: \*«و لا تبخسوا الناس اشياءهم»\*﴿17﴾. وقت كسي، عمر كسي، حيثيت كسي و مانند آن. چه كارهايش مردمي عادي و چه كارهايش دولتي، چه كارهاي شخصي و چه كارهاي غير شخصي، چه كارهاي درسي و چه كارهاي غير درسي. كسي حرفي بزند كه مفيد نباشد، وقت مردم را تلف كرده. چيزي بنويسد كه مفيد نباشد، وقت عده‌اي را تلف كرده. اين از آن آيات برجستهٴ قرآن كريم است كه جمع ذكر كرده. فرمود: هيچ چيزي از مردم را كم نگذاريد. كوتاه نياييد \*«و لا تبخسوا الناس اشياءهم»\*﴿18﴾. نه تنها دربارهٴ كم فروختن و در موقع توزيع و در موقع كيل و پيمانه، كم دادن به عنوان \*«ويل للمطففين»\*﴿19﴾ مطرح است، بلكه در همهٴ اين امور اگر كسي كاري بكند، حقي از حقوق كسي تضييع بشود، مشمول نهي اين كريمه است \*«و لا تبخسوا الناس اشياءهم و لا تفسدوا في الارض بعد اصلاحها ذلكم خير لكم ان كنتم مؤمنين»\*﴿20﴾  آنگاه فرمود: \*«و لاتقعدوا بكل صراط»\*﴿21﴾؛ سر هر صراطي ننشينيد. اينجا صراط با كل ياد شده است. معلوم مي‌شود كثير است. اگر در قرآن كلمهٴ صراط تثنيه يا جمع ندارد، اما نشانهٴ كثرت و تعدد در صراط هست. شعيب پيامبر فرمود: سر هر صراطي ننشينيد. معلوم مي‌شود صراط هم متعدد است. اما در عين حالي كه متعدد است، هماهنگ است. نظير نور آفتاب در عين حال كه همه جا را روشن كرده است يك نور است در حس. اينجا هم چون اين راه از خداست و به سوي خداست، همهٴ اين پراكندگي‌ها را منسجم مي‌كند. يكي خواهد بود. گرچه از او به كل صراط ياد شده است. \*«و لا تقعدوا بكل صراط»\*﴿22﴾  لغزش از صراط و راهزني راهيان  از اينجا معلوم مي‌شود شيطان كه گفت من سر صراط مي‌نشينم، تنها آن ابليس نيست. كساني هم كه به صورت شياطين انس درآمده‌اند اينها هم كمين مي‌زنند و راهزنند. اگر شيطان گفت: \*«لاقعدن لهم صراطك المستقيم»\*﴿23﴾ من قعيدم، كمين مي‌زنم، نشسته‌ام ببينم راهرو كي مي‌آيد كه رهزني كنم. در اينجا هم شعيب فرمود: \*«لاتقعدوا بكل صراط»\*﴿24﴾ يعني جزء شياطين نباشيد. سر راه راست مردم ننشينيد. بگذاريد مردم راه خدا را طي كنند. پس اگر كسي نگذاشت كسي چيزي بفهمد يا نگذاشت راه خيري را طي كند، نگذاشت به خلق خوبي متخلق بشود، اين قعيد علي الصراط است. اين يك شيطاني است، شيطان انسي. اگر شيطان سمت اوليه‌اش را بيان كرد، گفت: \*«لاقعدن لهم صراطك المستقيم»\*﴿25﴾ يعني من سر راه راست مي‌نشينم، شعيب پيامبر هم (سلام الله عليه) به اين افراد فرمود: سر راه مردم ننشينيد، معلوم مي‌شود كه عده‌اي جزء شياطين انسند و نمي‌گذارند ديگران راه را طي كنند.  خوب چگونه يك انسان خود مي‌شود شيطان؟! چگونه انسان كه راهي اين راه بود مي‌شود راهزن؟!  دو گونه تعبير درباره لغزش از صراط  بيان ذلك كه راهي اين راه مي‌شود راهزن اين است، قرآن تعبيرش اين است كه عده‌اي كه اين راه را طي مي‌كنند، گاهي از اين راه پرت مي‌شوند و مي‌افتند، گاهي تعبير قرآن كريم اين است كه اينها در هنگام بالا رفتن سقوط مي‌كنند، گاهي تعبير قرآن كريم اين است كه اينها در هنگام رفتن به چپ يا راست متمايل مي‌شوند، گاهي تعبير اين است كه سير سير افقي است در يك جادهٴ صافي راهيان دارند حركت مي‌كنند و بعضي‌ها به دو طرف جاده منحرف مي‌شوند، گاهي تعبير قرآن اين است كه اين راه، راه عمودي است، راه به طرف آسمانهاست، بعضي‌ها در هنگام سلوك و تقرب سقوط مي‌كنند. گاهي تعبير قرآن نكوب است، نكب است، نكوب است. گاهي تعبير قرآن هوي است. «نكب عن الطريق» يعني انحرف. اما هوي يعني سقط. يك وقت انسان در همين راه مستقيم كه حركت مي‌كند، پايش مي‌لغزد، مي‌افتد، نمي‌گويند هوي، مي‌‌‌‌گويند نكب. گاهي مي‌خواهد با نردبان بالا برود پايش مي‌لغزد مي‌افتد، مي‌گويند هوي يعني سقط. دو تعبير در قرآن كريم است؛ يك نكوب و انحراف، يك سقوط و هُوي.  الف. تعبير به هوي در قرآن  دربارهٴ سقوط و هوي اينچنين فرمود كه \*«لاتطغوا فيه فيحل عليكم غضبي و من يحلل عليه غضبي فقد هوي»\*﴿26﴾. اين به صورت يك شكل اول منطقي بيان شده كه \*«لا تطغوا»\*﴿27﴾ طغيان نكنيد، تجاوز نكنيد هر كسي در هر حدي كه هست. \*«لا تطغوا»\*﴿28﴾ خب چه مي‌شود؟ \*«فيحل عليكم غضبي»\*﴿29﴾ پس إن الطاغي يعني كسي كه معصيت كرده است، طغيان كرده است، يحل عليه غضب الله. كه فرمود: \*«لاتطغوا فيه فيحل عليكم غضبي»\*﴿30﴾. انسان با اين مي‌تواند يك قياس ترتيب بدهد. مثلاً زيد اگر معصيت كرد و طغيان كرد، مي‌توان گفت زيدٌ عصي و طغي و كل من عصي و طغي يحل عليه غضب الله، فزيدٌ يحل عليه غضب الله. خب اگر غضب خدا بر كسي حلال شد چه مي‌شود؟ فرمود: \*«لاتطغوا فيه فيحل عليكم غضبي و من يحلل عليه غضبي فقد هوي»\*﴿31﴾ هر كس غضب خدا بر او حلال شد و روا شد و حلول كرد، او سقوط مي‌كند. اين هم به صورت يك قياس دوم بيان مي‌شود كه مي‌گوييم زيدٌ حل عليه غضب الله و كل من حل عليه غضب الله فقد هوي و سقط فزيدٌ سقط. اين را كه قرآن كريم به صورت يك قياس منطقي كه فطرت هم آن را مي‌پذيرد، براي ما تدوين كرد نشانهٴ آن است كه راه انسان راه از پايين به بالاست. چون تعبير هوي و تعبير سقوط مال راهي است كه عمودي باشد يعني انسان از پايين به بالا برود. اگر انسان در اين راههاي عادي افتاد نمي‌گويند سقوط كرد. اگر هم بگويند سقوط كرد چون يك قائمي، عمود شد، اين بدن افتاد مي‌گويند سقوط كرد. و گر نه در راه عادي نمي‌گويند پرت شد، مي‌گويند لغزيد، افتاد. ولي از نردبان كه بيافتد مي‌گويند پرت شد. اين تعبير هوي و سقوط معلوم مي‌شود انسان يك سير الهي دارد كه \*«اليه يصعد الكِلمُ الطيّب»\*﴿32﴾ در اين سير طولي و در اين سير عمودي اگر كسي گناهي كرده است مشمول غضب مي‌شود، و اگر مشمول غضب شد سقوط مي‌كند. كه \*«لاتطغوا فيه فيحل عليكم غضبي»\*﴿33﴾ \*«و من يحلل عليه غضبي فقد هوي»\*﴿34﴾.  ب. تعبير به نكوب در قرآن  گاهي هم تعبير قرآن كريم اين است كه اينها از راه منحرف شده‌اند. فرمود: \*«... عن الصراط لناكبون»\*﴿35﴾ در سورهٴ مؤمنون آيهٴ 73 و 74 اين است، فرمود: \*«و انك لتدعوهم الي صراط مستقيم»\*﴿36﴾ تو مردم را به راه راست دعوت مي‌كني. اما \*«و ان الذين لا يؤمنون بالاخره عن الصراط لناكبون»\*﴿37﴾ آنكه به قيامت معتقد نيست از راه انحراف مي‌كند. «نكب عن الطريق» يعني انحرف. در اينجا صراط مستقيم را يك صراط افقي روشن فرض كرده است كه فرمود كسي كه به قيامت معتقد نيست، اين نكوب دارد يعني عدول دارد. نفرمود سقوط دارد، فرمود نكوب دارد. \*«و ان الذين لا يؤمنون بالاخره عن الصراط لناكبون»\*﴿38﴾ پس انسان يا بالاخره نكوب دارد در اين راه باز و روشن منحرف مي‌شود، يا هوي دارد و سقوط مي‌كند از بالا مي‌افتد.  اصرار بر گناه عامل تبديل راهرو به راهزن  اگر انحراف يا هوي و سقوط دامن‌گيرش شد و توان برگشتن داشت به نام توبه، مي‌آيد و اين راه را ادامه مي‌دهد. اگر توان برگشتن نداشت، راه رفتن نداشت، تمام قوا را شكست، اين مي‌آيد به عنوان يك راهزن سر راه مي‌نشيند. آنگاه سالك مي‌شود قعيد. آنكه راهي اين راه بود و خداي سبحان او را براي طي اين طريق خلق كرد، مي‌شود راهزن. اين راهرو مي‌شود راهزن. اول راهزن نبود الان شده راهزن. چون نه توان رفتن دارد، نه توان اصلاح و تجديد قوا براي رفتن دارد، نه حاضر است اصلاح بشود. اين مي‌شود راهزن. آنگاه همين كسي كه اين راه را بنا بود طي كند، مي‌شود قعيد و در كمين راهروهاي ديگر. لذا اگر شيطان را خداي سبحان به عنوان راهزن معرفي كرد، شعيب پيامبر به تبهكاران مي‌گويد سر راه مردم را نبنديد. راهزني نكنيد. اينها شياطين الانسند كه راهزنند. حالا اگر بعد روشن شد كه راه در خارج غير از رونده نيست، و انسان است كه در خويشتن خويش سفر مي‌كند، اگر كسي پيشنهاد باطل به انسان داد يا جلوي پيشنهاد حق انسان را گرفت، اين راهزن خواهد بود. انسان بايد از پيشنهادها، از حرفهاي طرف بفهمد او خود راهي اين راه است يا قعيد اين طريق و راهزن.  سؤال...  جواب: بله مادامي كه در دنياست. بله ديگر، منتها اين زمينهٴ سقوط يك دفعه را تدريجاً فراهم كرده است. يعني يك‌بار، دو‌بار، ده‌بار، كمتر و بيشتر گرفتار مكروهات و معاصي صغيره و امثال ذلك شده خداي سبحان مهلت داد و او را نگرفت، بغتهٴ گرفته. گاهي اينچنين مي‌شود.  توبهٴ راهزن صراط مستقيم  اگر چنانچه توبه كرد توبه‌اش آن است كه آنهايي كه نگذاشت بروند آنها را هم برگرداند و ببرد. توبهٴ يك راهزن را قرآن در سورهٴ بقره بيان كرده است. فرمود: \*«الا الذين تابوا و اصلحوا و بينوا فاولئك أتوب عليهم و أنا التواب الرحيم»\*﴿39﴾ اينگونه راهزنها توبه كردنشان مشكل است. اگر هم توبه كردند تنها موردي كه خداي سبحان مي‌فرمايد من توبهٴ آنها را مي‌پذيرم، همين جاست. منتها شرطش سنگين است. فرمود: \*«الا الذين تابوا و اصلحوا و بينوا»\*﴿40﴾ اين كاريست بسيار سخت. انسان يك حرفي زد اشتباه بود، بعد به مردم بگويد من اشتباهي سخن گفتم شما را منحرف كردم برگرديد، اين كار آساني نيست. اين است كه اگر خدايي ناكرده كسي به اين راه گرفتار شد برگشتش دشوار است. اگر برگشت با اين شرايط آنگاه هم كه يكي از شرايطش آن است كه كساني را كه نگذاشت اين راه را طي كنند، بياورد در اين راه اينها را برساند به مقصد، آنگاه توبه‌اش قبول است. فرمود: \*«الا الذين تابوا و اصلحوا و بينوا فاولئك أتوب عليهم و أنا التواب الرحيم»\*﴿41﴾  بنابراين همين انساني كه سالك الي الله بود، مي‌شود راهزن. چرا؟ چون نه توان رفتن دارد، نه حاضر است كسي اين راه را طي كند. معلوم مي‌شود كه اين عده به عنوان شياطين انس خواهند بود. پس آني كه شعيب (سلام الله عليه) فرمود كه: \*«و لا تقعدوا بكل صراط توعدون و تصدون عن سبيل الله»\*﴿42﴾ اينها مي‌شوند شياطين انس. كار انساني كه خود به مقصد نرسيد. اين است كه اين راه را منحرف كند. شعيب (سلام الله عليه) به اين راهزنهاي قومش فرمود: \*«و لا تقعدوا بكل صراط»\*﴿43﴾ يعني هر چه كه انسان را به خدا مي‌رساند، اين صراط الهي است. اين همان سُبُل الله است. سر راه مردم ننشينيد. \*«توعدون و تصدون»\*﴿44﴾ وعده‌هاي بيجا مي‌دهيد، تهديد بيجا مي‌كنيد و مردم را از راه خدا باز مي‌داريد، \*«و تصدون عن سبيل الله من آمن به و تبغونها عوجا»\*﴿45﴾ مي‌خواهيد اين راه را كج كنيد، اين راه را منحرف كنيد. \*«و اذكروا اذ كنتم قليلاً فكثركم و انظروا كيف كان عاقبه المفسدين»\*﴿46﴾ معلوم مي‌شود كه اگر كسي اين راه را طي نكرد، حالا يا به نكوب يا به هوي كه بازگشت هر دو به يك امر است، خود مي‌شود راهزن.  حشر راهيان صراط با اولياي الهي و حشر راهزنها با شياطين  راهزنها را يكجا محشور مي‌كنند كه فرمود: \*«لنحشرنهم و الشياطين»\*﴿47﴾ فرمود راهزنها را، اين فسقه و تبهكاران را با شياطين يكجا محشور مي‌كنيم. راهيان الي الله را با اولياي الهي محشور مي‌كنند. فرمود: \*«و حسن اولئك رفيقاً»\*﴿48﴾ آنها كه راهي اين راهند با انبيا و اوليا محشورند، رفقاي خوب دارند. اينهايي كه راهزنان اين راهند با خود شيطان محشور مي‌شوند.  تفرق راههاي غير خدائي  مطلبي كه در سورهٴ انعام بيان كرده است اين است كه اگر كسي اين راه الهي را طي كند، هرگز پراكنده نخواهد شد. راه الهي چون از خداست و به سوي خداست، هرگونه كثرت و پراكندگي را منسجم مي‌كند. آيهٴ 126 سورهٴ انعام كه قبلاً خوانده شد، آن مربوط به شرح صدر بود و اما آنچه كه مربوط است به اينكه \*«و ان هذا صراطي مستقيماً فاتبعوه و لاتتبعوا السبل فتفرق بكم عن سبيله»\*﴿49﴾ در اين بخش نيست. فرمود: \*«و ان هذا صراطي مستقيماً فاتبعوه و لاتتبعوا السبل فتفرق بكم عن سبيله»\*﴿50﴾ در اين آيهٴ كريمه كه فرمود: \*«و ان هذا صراطي مستقيماً فاتبعوه و لاتتبعوا السبل»\*﴿51﴾ معلوم مي‌شود هر چه اين راه مستقيم كه در سورهٴ انعام همان دين خدا تفسير شده است، فرمود: \*«انني هداني ربي الي صراط مستقيم دينا قيما ملة ابراهيم حنيفا و ما كان من المشركين»\*﴿52﴾ هرچه اين صراط مستقيم نبود، مي‌شود سُبُل. آن سُبُل هرگز اتحاد پذير نيست. آن راهها هرگز هماهنگ نخواهد شد. كارش جز تفرقه چيز ديگر نيست. \*«فتفرق بكم عن سبيله»\*﴿53﴾ در ذيل اين آية \*«فتفرق بكم عن سبيله»\*﴿54﴾ است كه نقل كردند رسول خدا (عليه آلاف التحيه و الثناء) يك نقشه‌اي كشيد، يك خط مستقيمي وسط كشيد و يك خطوطي دو طرف اين خط مستقيم رسم كرد، فرمود اين نقشهٴ چيست؟ عرض كردند ما نمي‌دانيم. فرمود اين نقشهٴ آن است اين راهي كه من آورده‌ام، اين راه مستقيم وسط است، اين خطوط انحرافي كه در چپ و راست اين خط است، راه ديگران است.﴿55﴾ \*«و ان هذا صراطي مستقيماً فاتبعوه و لاتتبعوا سبل»\*﴿56﴾ سبل راست و السبل چپ را \*«فتفرق بكم عن سبيله»\*﴿57﴾. آن سبل هرگز به يكجا نخواهند رسيد، هيچ ممكن نيست جهنمي‌ها در جهنم هم متحد باشند، چون آنجا هم \*«كلما دخلت امة لعنت أختها»\*﴿58﴾ آنجا هم در عذابند. و هيچ ممكن نيست بهشتي‌ها اختلاف داشته باشند در بهشت هم كه رسيده‌اند مي‌گويند: \*«الحمد لله الذي اذهب عنا الحزن»\*﴿59﴾ و خداي سبحان هم در مورد آنها مي‌فرمايد: \*«و نزعنا ما في صدورهم من غل»\*﴿60﴾ كساني كه اصحاب صراط مستقيمند اين چنين‌اند، هماهنگ‌اند. خدا اينها را اصحاب صراط مستقيم مي‌داند. اصحاب صراط مستقيم امروز همان اصحاب جنت فردايند. اين را در پايان سورهٴ طه بيان كرد. سورهٴ انعام، بله آن آيه در سورهٴ انعام آيهٴ 153 بود كه \*«و ان هذا صراطي مستقيماً فاتبعوه و لاتتبعوا السبل فتفرق بكم عن سبيله ذلكم وصيكم به لعلكم تتقون»\*﴿61﴾. پس معلوم مي‌شود راهي كه از خدا نباشد، و به سوي خدا نباشد، يك كثرت ناهماهنگ. و اما سالكان اين راه، راه مستقيم را قرآن اصحاب الصراط السوي مي‌داند. در پايان سورهٴ طه بيان كرد، فرمود: \*«قل كل متربص فتربصوا فستعلمون من اصحاب الصراط السوي و من اهتدي»\*﴿62﴾. فرمود شما الان صبر كنيد، بعدها معلوم مي‌شود آنكه اصحاب اين راه راست است، كيست. آنكه به مقصد مي‌رسد كيست. اينها اصحاب صراطند. آنگاه اصحاب صراط را در آيهٴ بعدي همين سورهٴ مباركهٴ فاتحه كه محل بحث است، قرآن بيان مي‌كند كه اصحاب صراط كيانند \*«صراط الذين انعمت عليهم»\*﴿63﴾ كه به خواست خدا بعد بايد بحث بشود.  (و الحمد لله رب العالمين)  پاورقي‌ها:  (1) سورهٔ عنكبوت، آيهٔ 69.  (2) سورهٔ عنكبوت، آيهٔ 69.  (3) سورهٔ عنكبوت، آيهٔ 69.  (4) سورهٔ مائده، آيهٔ 16.  (5) سورهٔ نساء، آيهٔ 82.  (6) سورهٔ نساء، آيهٔ 82.  (7) سورهٔ نساء، آيهٔ 82.  (8) سورهٔ نساء، آيهٔ 82.  (9) نهج البلاغه، خطبه 29.  (10) نهج البلاغه، خطبه 29.  (11) سورهٔ عنكبوت، آيهٔ 69.  (12) سورهٔ مائده، آيهٔ 16.  (13) سورهٔ مائده، آيهٔ 16.  (14) سورهٔ عنكبوت، آيهٔ 69.  (15) سورهٔ اعراف، آيهٔ 85.  (16) سورهٔ اعراف، آيهٔ 85.  (17) سورهٔ اعراف، آيهٔ 85.  (18) سورهٔ اعراف، آيهٔ 85.  (19) سورهٔ مطففين، آيهٔ 1.  (20) سورهٔ اعراف، آيهٔ 85.  (21) سورهٔ اعراف، آيهٔ 86.  (22) سورهٔ اعراف، آيهٔ 86.  (23) سورهٔ اعراف، آيهٔ 16.  (24) سورهٔ اعراف، آيهٔ 86.  (25) سورهٔ اعراف، آيهٔ 16.  (26) سورهٔ طه، آيهٔ 81.  (27) سورهٔ طه، آيهٔ 81.  (28) سورهٔ طه، آيهٔ 81.  (29) سورهٔ طه، آيهٔ 81.  (30) سورهٔ طه، آيهٔ 81.  (31) سورهٔ طه، آيهٔ 81.  (32) سورهٔ فاطر، آيهٔ 10.  (33) سورهٔ طه، آيهٔ 81.  (34) سورهٔ مؤمنون، آيهٔ 74.  (35) سورهٔ مؤمنون، آيهٔ 74.  (36) سورهٔ مؤمنون، آيهٔ 73.  (37) سورهٔ مؤمنون، آيهٔ 74.  (38) سورهٔ مؤمنون آيهٔ 74.  (39) سورهٔ بقره، آيهٔ 160.  (40) سورهٔ بقره، آيهٔ 160.  (41) سورهٔ بقره، آيهٔ 160.  (42) سورهٔ اعراف، آيهٔ 86.  (43) سورهٔ اعراف، آيهٔ 86.  (44) سورهٔ اعراف، آيهٔ 86.  (45) سورهٔ اعراف، آيهٔ 86.  (46) سورهٔ اعراف، آيهٔ 86.  (47) سورهٔ مريم، آيهٔ 68.  (48) سورهٔ نساء، آيهٔ 69.  (49) سورهٔ انعام، آيهٔ 153.  (50) سورهٔ انعام، آيهٔ 153.  (51) سورهٔ انعام، آيهٔ 153.  (52) سورهٔ انعام، آيهٔ 161.  (53) سورهٔ انعام، آيهٔ 153.  (54) سورهٔ انعام، آيهٔ 153.  ﴿55﴾ جوامع الجامع، ج 1، ص 427؛ درّ المنثور، ج 3، ص 385.  (56) سورهٔ انعام، آيهٔ 153.  (57) سورهٔ انعام، آيهٔ 153.  (58) سورهٔ اعراف، آيهٔ 38.  (59) سورهٔ فاطر، آيهٔ 34.  (60) سورهٔ حجر، آيهٔ 47.  (61) سورهٔ أنعام، آيهٔ 153.  (62) سورهٔ طه، آيهٔ 135.  (63) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 7.    عکس  || | RSS |
|  |
| |  |  |  | | --- | --- | --- | |  |  |  | |